JAMIA HAMDARD
ACC No 2124
Date 26.3.04
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI

بسم الله الرحمن الرحیم

انکه خواهد داشت فردا رحمتش دیوان ما
کشته وصفش آفتاب مطلع دیوان ما

از کل جنت گریبان اجتنابی میکند
خار کوی اختلاطی کرده با دامان ما

عرصهٔ بستان نپرورد ی هوای خویشترا
کرمی آمد بکار گوشهٔ زندان ما

صد فراغ و عیش را بر ذره بندی داشتیم
کشته برخوان جگر داغ غمی مهمان ما

کرد بوشش رنگین بساطی چیده دربار اشتوق
می چکد یاقوت تر از پنجهٔ مژگان ما

زد بر نخل هوس بی بار می ماند نه برگ
لرزه حسرت چنین کرمید هد افشان ما

رفته بر طوفان غم بر باد اسباب نفس
آری اری ظاهر است از اه بی پایان ما

چشم پرخون کی پسند حیرت افتادی چنین
کر نیفتادی پسند عید ما قربان ما

کرده داغش سینهٔ تاریک را خورشید زار
در غمش هر قطرهٔ خون کشته عیشستان ما

در زبان قصه پردازان سخن خاموش ماند
زانکه در افشانی کجد غم پنهان ما

هیچ فکر یر ابراقی نیست بر خاطر بلی
کشته یاد جمله ثبت دفتر نسیان ما

JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
ACC No. 2124
Date 26.3.04

بسم الله الرحمن الرحيم

انکه خواهد داشت فردا رحمتش دیوان ما
گشته وصفش آفتاب مطلع دیوان ما

از گل جنت گریبان اجتنابی میکند
خارکوی اختلاطی کرده با دامان ما

عرصهٔ بستان نیرزد دی هوای خونشرا
کرمی آمد بکار گوشهٔ زندان ما

صد فراغ وعیش را بر ذلهٔ بندی داشتیم
گشته برخوان جگرداغ غمی مهمان ما

گریه خونش رنگین بساطی چیده در بازار شوق
می چکد یاقوت تر از پنجهٔ مژگان ما

زد بر نخل هوس نی بار می ماند نه برگ
لرزه حسرت چنین کرمید هد افشان ما

رفته در طوفان غم بر باد اسباب نفس
آری اری ظاهر است از اه بی پایان ما

چشم پرخون کی پسند حیرت افتادی چنین
کر نیفتادی پسند عبد ما قربان ما

کرده داغش سینهٔ تاریک را خورشید زار
در غمش هر قطرهٔ خون گشته عیشستان ما

در زبان قصه پردازان سخن خاموش ماند
زانکه در افسانهٔ کیجد غم پنهان ما

هیچ فکر ابراتی نیست بر خاطر بلی
گشته یاد جمله ثبت دفتر نسیان ما

بحر رمل مخبون محذوف مقطوع

زهره میبازی ظهوری حرف همپای مزن
تو دمای سرندیدی بر سر میدان ما

داغ می لاله دماغیست ده ریشمینه ما
روز شنبه همه زاید شب آدینه ما

تلخ کامی چه بلائیست ز شیرین دهنان
زهر را کام دهد شکر لوزینه ما

در نیاید بنظر هر چه در آید بنظر
نه پذیرفته بجز عکس تو آئینه ما

نقد و جنس دل و جان رفته بیعانه بکف
پاک رفتست بسودائی تو گنجینه ما

کفت آنروز که تابید طناب رگ و پی
خیمه زد داغ تمنای تو در سینه ما

در خور جور و جفا هست وفا باید کرد
باد افزون ترازین سعی تو در کینه ما

گر نه اصراف تو میرفت ظهوری ارخد
صرف امسال شدی طاقت پارینه ما

عالم همه مست است ایاغ است دل ما
شبها همه روز است چراغ است دل ما

مرهم نکند ناز خریدار ندارد
هر دردهٔ دوشش دو داغ است دل ما

در جیب سخن ریخته ایم از خس و خاشاک
زان گلخنیانیم که باغست دل ما

از شوخی طفلان شده پامال هوسها
بازی کدهٔ لابهٔ ولاغست دل ما

واعظ چه کنی دسته حدیث گل سنبل
بر خیر که شوریده دماغ است دل ما

امید که سر گشته چو زناد نمانیم
بر بوی میت مست سراغ است دل ما

خورشید به پرد انکی افشانده بر و بال
از شعله حسن تو چراغ است دل ما

هر سینه که دیدیم فروزنده بر احت
از مرحمت داغ تو داغ است دل ما

آئینه بصیقل کر غم داد ظهوری
ایمن زدم عیش و فراغ است دل ما

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

عشقت بده

مکفوف محذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن مقصور

دشمنی فکر کسان دوستی اندیشهٔ ما
عیب مشغل ذکر السنت بسر پیشهٔ ما

جلوهٔ عشق درامد جگر عقل گسیخت
فخر شیران هوس روبهی بیشهٔ ما

زنده نالهٔ ترا شبی بکف آورده نفس
درد در دوست مر تیرا دم تیشهٔ ما

نکسلد اه چه در خواب و چه بیداری
کرده پیوند بلندی رگ و ریشهٔ ما

شام ستان چه صفا ناست که برهم چیدست
این همه صبح که انباشته در شیشهٔ ما

بهر خود نیز ظهوری تو گلستانی شو
بهر ما باغ و بهاری سزد اندیشهٔ ما

عشق اورد پی بخانهٔ ما
سر ما وقف آستانهٔ ما

سوخت در یک دگر هوا و هوس
آتشیم آه ما زبانهٔ ما

گشته از فرق تا قدم یک داغ
بی نشانیم و این نشانهٔ ما

بلبلان بهار رخسار یم
شکن طره اشیانهٔ ما

کهنه گردیده بود ناز و نیاز
عشق نو کرده در زمانهٔ ما

رام ساقی وحشی حوصلیم
بادهٔ و نقل آب و دانهٔ ما

بزبان و نگاه حرفی چند
گشته رد و بدل میانهٔ ما

دل زمهر و محبت تو پر است
چیست کهر باست در خزانهٔ ما

نرگست خواب نار می فهمید
می شنیدی اگر فسانهٔ ما

عشق آن خان و مان خرابی هست
که ترا اورد بخانهٔ ما

باظهوری چه خوش برامدغم
ای خوشا عیش جاودانهٔ ما

خوئی تو زبان زبانه ها را | داغ تو نشان نشانه ها را
شاهین نگاه تست امروز | کشتیم شکارخانه ها را
کلبانگ درای کشیدیم | دانکی که نهند خزانه ها را
تا در ره کوشش جواب چینیم | پیچیم بهم فسانه ها را
تقریب به بزم رفتنی کو | کردیم اخر بهانه ها را
خطت بکمین خالها بود | در دام کشید دانه ها را
تا در ره ت از پیچیم نتابند | برداشته ام نشانه ها را
لب در پی نالهٔ نیفتاد | برکردانم ترانه ها را

برکردانم ترانه تا را
مفعولن فاعلن فعولن
بزح مسدس اخرم الشتر محذوف

نقص بکمال از ظهوریست
انگار مکن یگانه ها را

خراب باده سرجوش کردهٔ مارا | بهوش باش که بیهوش کردهٔ مارا
زیاده باد خم و پیچ طره های دراز | چه حلقه هاست که در گوش کردهٔ مارا
زفربهی بغل در نیابد آسایش | بدرد خویش هم اغوش کردهٔ مارا
چه بی برم تمنای از سر و چه رشید | بردی کرم همه جوش کردهٔ مارا
درست عهد مباد اشکسته دل برگز | بیاد دار فراموش کردهٔ مارا
براه کرم روان سوخت ست تنهایی | به برق بیهوده همدوش کردهٔ مارا
بنوش باده بستانیم زهد و تقوی را | چنین که رند قدح نوش کردهٔ مارا
چرا بحرف ظهوری نمی نهی گوشی | بگفت و گوی که خاموش کردهٔ مارا

عشق اورده در ستیز مرا